

# مرگ و رستاخیز (شهادت) در فرهنگ میترائی، مسیحی و (اسلامی)

مجید فلاحزاده

طرح مسئله :

اعراب فاتح در طول دو قرن سکوت (از فتح دماوند ۲۱ هـ - ۶۴۱ م. به بعد)<sup>۱</sup> و به نام وحدانیت اسلامی بسیار کوشیدند تا دست آوردهای فرهنگی اقوام مغلوب، و به ویژه ایرانیان، را نابودکنند، چنان که این خلدون گوید:

.... و حکیمانی که در میان ملت‌های گوناگون نوع بشر پدید آمده‌اند

بی‌شمارند و اندازه دانش‌هایی که در دسترس ما قرار نگرفته بیش از مقداری

است که به ما رسیده است. کو آن همه دانش ایرانیان که عمر هنگام گشودن

ایران به نابودکردن آن‌ها فرمان داد؟<sup>۲</sup>

اما، از آن جا که به گفته رودکی «هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد زهیچ

آموزگار»<sup>۳</sup> اعراب فاتح نیز، نظیر تمام موارد نظیر آن، قادر به درک گذشت روزگار،

حرکت تاریخ، نشدند. دو عامل، یعنی ساخت اقتصادی جامعه متمدن آن عصر و خلاقیت

انسانی، سیر قهقرائی حرکت اعراب را متوقف ساخت.

در حوزه کارما، کاربرد دو عامل فوق و رابطه میان آن‌ها بدین گونه است که

خلاقیت انسانی (آفرینش هنری) برای مردمی که بر روی زمین کار می‌کنند و از طریق

محصول آن به حیات ادامه می‌دهند، با ساخت اقتصادی جامعه فئودالی روبه تکامل قرون

وسطائی جهان، یعنی ساختی بر مبنای زراعت و کشتگری، رابطه ای زنده و متقابل دارد.

بنابراین، به دلیل روند وحدت آفرینی که قانون مند بودن حرکت تاریخ نام دارد، تعقیب

اسطوره نمایشی سیایش در فرهنگ میترائی و سپس مسیحی اروپائی بر اساس دو عامل

ذکر شده، به روشنی نشان می‌دهد که اگرچه هجوم اعراب و خشک اندیشی بعضی از قشرهای

مهاجم، باعث توقف دو بیست ساله رشد مقوله نمایشی شهادت، در بخش ایرانی جامعه

قرون وسطائی شد، در بخش اروپائی این جامعه، فرمان فوق در حکم تفی سربالا بود.

ورود :

زمینه‌های رشد اسطوره نمایشی سیایش با زمینه‌های رشد اسطوره نمایشی عیسی

مسیح که اساس درام مذهبی Liturgical Drama ادوهای قرون وسطی بر آن قرار دارد، دارای موارد بنیادی یکسانی است. کشتکاری که مشخصه اصلی ساخت اقتصادی قرون وسطی است، اهمیت کشاورزی را در جهان بینی هیترائی - منی و میترائی - مسیحی محرز می‌دارد، و در تحلیل نهائی، در نمادهای فرهنگی آن‌ها متبلور می‌گرداند. مسیح، نظیر سیادتش، یکی از این نمادهاست، همان‌گونه که ماگنا ماتر Magnamater (ایزیس - مریم؟) نظیر آن‌هایتا (ناهید) مظهر باروری و مادر زمین است.

جشن‌های مربوط به کریسمس Christmas یا عید میلاد مسیح (در آغاز بلندشدن روزها) و ایستر Easter یا (دزدستاخیز عیسی (در اوائل بهار) علاوه بر توجیه یگانگی زیربنای فرهنگ میترائی و مسیحی، توجیه‌کننده یگانگی روئائی آن‌ها نیز هستند. عید میلاد مسیح و عید ایستر، در واقع، عید هیترا بود که در سراسر امپراتوری (م‌باستان)، از اواخر قرن اول میلادی، به مدت بیش از سیصدسال، به صورت هیترائیسم (مهرپرستی) رواج داشت، چنان‌که پودداد می‌نویسد:

مستشرق دانشمند بلژیکی کومون Cumont در کتاب نفیس خود «آئین مهر» می‌گوید بدون شك جشن مهرگان که در ممالک رم قدیم روز ظهور خورشید تصور می‌شده و آن را Sol Natalis Insricti یعنی روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی می‌گفته‌اند به ۲۵ ماه دسامبر [حوالی ۴ دی‌ماه که از این هنگام به بعد روزها به تدریج طولانی می‌شوند و علامت پیروزی خورشید بردشمنان خود بود] کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز ولادت مسیح قرار داده شده است.

[رمی‌ها] از برای آئین مهر هفت درجه و مقام تقدس قائل بوده‌اند. از برای دخول به هر يك از درجات، شست‌وشوی مخصوصی لازم بوده است و ماخذ غسل تعمید عیسویان همین است. در هر يك از روزهای هفته در جای معینی در معبد از ستاره مخصوص همان روز استغاثه می‌شده است و روز یکشنبه را که مخصوص به خود خورشید بسوده [Sunday] مقدس می‌شمرده‌اند. بزرگ‌ترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر بوده که روز تولد مهر بوده است. در همین اوقات فنیقی‌ها از برای پروردگار خود ملکارت Melkart جشن می‌گرفته‌اند.

ظاهراً در فصول سال نیز جشن‌های مخصوصی داشته‌اند در بهار ماه فروردین یا اردیبهشت در همان موقعی که حالا نزد عیسویان عید فصیح [عید ایستر] و روز صعود عیسی تصور می‌شود جشنی نزد مهرپرستان معمول بوده است. زنان در مجلس تشریفات مذهبی مهر شرکت نداشته‌اند. در عوض به مجلس

تشریفات ماگناماتر Magnamater که به جای ناهید [آناهیتا] ضمیمه مراسم مذهبی مهر بوده شرکت می کرده اند. بی شک ماگناماتر مظهر مادر زمین بوده است و ایمان آوردگان به آن خود را در مقابل برادران ایمانی مهر خواهران می نامیده اند.<sup>۴</sup>

تردید نیست که اختصاص دادن ماه اول پائیز به مهر (میترا)، ماهی که در آن زمین رویه سردی می رود و گیاه رویه خواب و روز به هر چه کسوتاه تر شدن، امید و ترغیب به بازگشت گرما و انرژی حیات آفرین خورشید نزد آدیائی هائی است که در نخستین هزاره های قبل از میلاد در دشت های وسیع آسیای مرکزی، سال شان، دو فصل بیشتر نداشت تابستان که از ماه فروردین آغاز می شد و زمستان که از ماه آبان<sup>۵</sup>.

و دور نیست که پرستش وستا Vesta، الهه آتش («وستا» مشتق است از ریشه سانسکریتی «واس» Vas، به معنای «درخشان»<sup>۶</sup>) و برگزاری جشن های مربوط به این الهه Vestalia، توسط رمی ها، و همچنین گسترش و نفوذ میترائیسم تا سرزمین انگلوساکسونها، در عین حال که ریشه های فرهنگی - جغرافیائی دارد<sup>۷</sup>، ناشی از زمستان های سرد و طولانی قاره اروپا، خصوصاً تا آغاز تشکیل شهرهای بورژوائی (از قرون دوازده و سیزده میلادی به بعد) نیز می باشد. چنان که، جشنواره های رمی فلورالیا Floralia (جشن الهه گل ها و چشمه ها) در ماه آوریل، فصل بهار، که شش روز در شادمانی و بی بند و باری دوام می یافت، و جشنواره ساتورنالیا Saturnalia، در ماه دسامبر، فصل زمستان، که در جریان آن مردم برای دانه افشانی سال آینده، پایکوبی می کردند<sup>۸</sup>، و نیز جشنواره های بهاری قرون وسطائی با ریشه های مشخص فالیکی، نظیر جشنواره می پل May poles (چوب باندی که در وسط میدانی نصب می کردند و به آن گل های فراوان می آویزند و دور آن رقص و شادمانی می کنند) بازتابی است از تأثیر چنان آب و هوایی در جشنواره سازی (خلایت انسانی) ادوئائی ها.

شکل مشخص تری از این تأثیر و نیاز به گرما و تابستان را ماگولسکی S.S. Mokolskiy

در کتاب خود تاریخ تئاتر ادوئی باختری Istonrya Zapadno-yevro peyskovo Teatra و در بخش قرون وسطای آن، ارائه می دهد:

... در سوئد در بازی های فصول مبارزه میان زمستان و تابستان به این صورت انجام می گرفت:

دو جوان دهاتی که یکی جامه بلند و سپیدی برتن و شاخه ئی که بدان میوه و گل پیوسته بود در دست داشت سمبل تابستان بود و دیگری که پوستین بلندی برتن داشت و تکه طنابی بر سرش بسته بود سمبل زمستان بود. آن ها مقابل یکدیگر می ایستادند و با حرکات و رقص خاصی به جنگ هم می رفتند

و بالاخره تابستان بر زمستان پیروز می‌شود. در این نمایشات تماشاگران نیز با خواندن اشعار و سرودها و اجرای رقص‌های دسته جمعی در مبارزه میان تابستان و زمستان شرکت می‌کردند....

مردم آلمان در جشنی که برای بیدار شدن بهار برپا می‌کردند شرکت می‌جستند و برای برگزاری تدارک می‌دیدند و نمایشنامه‌ی هم تنظیم می‌کردند. اجراکنندگان با ماسک‌های خرس، آهنگ و سلطان ظاهر می‌شدند و آهنگ‌ها و آوازهایی که از طبیعت گرفته شده بود اجرا می‌کردند، دختر زمستان را برای پسر تابستان نامزد می‌نمودند اما پسر تابستان او را از خود می‌راند به همان ترتیب که گرما، سرما را می‌راند.

... از همه مهم‌تر جنبه دراماتیک این مراسم در ایتالیا بود. مردم کنار آتش بزرگی که برافروخته و سبیل خورشیدش می‌دانستند به دو دسته تقسیم می‌شدند که هر دسته برای خود سلطانی داشت: سلطان بهار که جامه نازک زیبایی برتن می‌کرد و بر آن زنگوله‌ها و زینت‌آلات فراوان می‌آویخت، و سلطان زمستان که جامه سفید برتن داشت و در حالی که قوز کرده و ناراحت بود با بهار می‌جنگید و سلطان بهار فتح می‌کرد و مردم نیز با آشامیدن شراب و خوردن نان کلوچه‌های مخصوص در شادمانی و پیروزی بهار شرکت می‌جستند.

در ادیای شرقی هم چنین مراسمی که منبع اصلی تئاترهای فولکلوریک است وجود داشت که چند نمونه آنرا ذکر می‌کنیم:

در چکسلواکی شیطانک‌هایی می‌ساختند که بر آن‌ها پوست حیوانات درنده می‌پوشانند و مردم آن‌ها را که سبیل زمستان بودند به رودخانه می‌افکندند و به آتش می‌زدند. به این ترتیب زمستان را دفن می‌کردند و سبیل بهار به شکل سلطانی که شمشیری بلند به دست و به چوپانی اشتغال دارد و جامه او را به گل‌های صحرائی آراسته‌اند ظهور می‌کرد...

بلن‌ها در جشن‌های مخصوص خودشان ملکه‌ی به نام دختر زمین می‌ساختند و جوان‌های ده می‌کوشیدند تا این ملکه را که نمونه پربرکت‌ترین محصول بود بر بایند و به این ترتیب در سال آینده بهترین محصول را نصیب خود سازند.<sup>۹</sup>

مثال دیگری از ستایش تابستان و گرمای هستی بخش آن در موسیقی خلقی قرون

وسطای انگلستان و در سرودی به نام تابستان فرامی‌رسد Sumer is i-cumenin

متجلی است:

تابستان فرا می‌رسد،  
فاخته به آوای بلند می‌خواند!  
اکنون بذر می‌روید و مرغزار خرم می‌شود،  
و بیشه، شادابی از نو می‌گیرد:  
فاخته بخوان!

میش به دنبال بره یع یع می‌کند،  
گاو به دنبال گوساله ماق می‌کشد؛  
زره گاو می‌جهد، گوزن نیز می‌چرخد،  
فاخته به شادی آواز بردار!  
فاخته، ای فاخته چه خوش نغمه‌سرائی می‌کنی؛  
اکنون لب فرومبند، هرگز خاموش مشو؛  
اکنون فاخته بخوان، فاخته بخوان.  
فاخته بخوان، فاخته بخوان اکنون!<sup>۱۱</sup>

. بنابراین، ارجی که اقوام آریائی و بسیاری اقوام دیگر، به‌خورشید، به‌ویژه در ماه مهر، روا می‌داشتند، و هنوز هم روا می‌دارند، زمینه‌هائسی عینی و مادی و در نتیجه هستی‌نا دارد؛ خورشیدی که لحظه‌ای هجر (عهد و پیمان، دوستی، خانه، میهن، میهمان، واسطه میان تاریکی و روشنایی، پیوستن و به‌جائی فرود آمدن، رابطه میان فروغ محدث و ازلی)<sup>۱۱</sup> است، و لحظه‌ای کالبد<sup>۱۲</sup> و یا چشم اهورامزدا<sup>۱۳</sup>، و لحظه‌ای دیگر ده هزار چشم دارد و هزار گوش و با صفت تیزاسب و یا دارنده اسب‌های تیز ستوده می‌شود<sup>۱۴</sup>، و لختی دیگر بخشی از وجود مقدسی است به نام آذر (آتش) که پسر اهورامزدا است و یاد آور فروغ رحمانی:

ترا، ای آذر، پسر اهورامزدا [و] ردپاکی می‌ستائیم، نیز [آب] زور را، نیز کستی این برسم پاك از روی راستی گسترده [و] ردپاکی را.  
ما می‌ستائیم هات‌ها و پتمان‌ها و واژه‌ها و بندها را، چه خوانده شده، چه بازگرفته شده، چه سرانیده، چه ستائیده شده ترا ای آذر پسر اهورامزدا، پاك، ردپاکی می‌ستائیم.

اینک آذر پسر اهورامزدا را می‌ستائیم و ایزدان آذر نژاد را می‌ستائیم و درست‌کرداران آذر نژاد را می‌ستائیم<sup>۱۵</sup>.

و چنین است که میادش را از رفتن به درون آتش، عیسی را از تولد - ورود -

در عید آتش، و حسین را از دخول به صحرای سوزان کربلا، هراسی نیست. علت وجودی میترا که روشنائی است که حیات است که عهد و پیمان (ستیز و نبرد بر علیه هرآنچه که اهریمنی و تاریکی و نامردمی) است که حفاظت و رویاندن (شفا و شفاعت) است، علت وجودی سیادش، عیسی و حسین نیز هست. تولد در این جهان دلیل عهد و پیمان، ستیز و نبرد دلیل بودن، حفاظت و رویاندن دلیل شهادت، و خلاصه ورود در آتش، در درون این هستی همیشه پایدار و متحرک که نامش زندگی است و محتوایش سوختن و پرتو افشاندن، دلیل دستخیز آن هاست.

### پژوهش:

اگر سرچشمهٔ اعیاد مسیحی اعیاد میتروانی و در نتیجه اعیاد دین منی است، بنابراین، میان گریستن هغان بر مزار احتمالی سیادش در ارگ بخارا که مؤلف تاریخ بخارا گزارش آن را داده است<sup>۱۶</sup>، با حضور شرفبار سه روحانی مخ، هنگام تولد عیسی مسیح در اورشلیم که انجیل مقدس از آن یاد می‌کند<sup>۱۷</sup>، رابطهٔ مستقیمی وجود دارد. این رابطهٔ مستقیم که نقطهٔ اشتراك زیربنائی آن، از بخارا تا اورشلیم و سپس تسام، در ساخت اقتصادی زمانهٔ خود نهفته است، ضرورت‌گرددش دوره‌ای طبیعت، تاریکی و روشنائی شبانه روز، شکست و پیروزی آدمی در نبرد با نیروهای اهریمنی، مرگ و تولد تکاملی انسان را در اشکال اساطیری (خلافت انسانی) متنوعی متبلور می‌کند. مهم‌ترین این اشکال اساطیری، در فرهنگ آدیائی - ایرانی، به هیأت دو صورت نوعی Archetype هوما یا گاونر اذلی (نخستین حیوان) و کیومرث یا ذندهٔ فانی (نخستین انسان) با مبنای مشترک بنائی، یعنی متأثر از ساخت اقتصادی زمانهٔ خود تجلی می‌یابند که طی پروسه‌های بسیار پیچیده، و گاه بسیار تجریدی، به سیادش و سپس به مسیح تبدیل می‌گردند.

(الف) هوما: گاو - خدائی که مرده و دوباره زنده شده، خون خود را هم چون نوشابه‌ای که زندگی جاودان می‌آورد، به انسان اعطاء کرده بود:

می‌دانیم، حیوان و نبات دو منبع اصلی تغذیهٔ انسان، از آغاز پیدایش وی به‌شمار می‌روند. بنابراین، قالب اساطیری که خلافت انسانی برای بیان اهمیت این دو منبع غذایی خلق می‌کند، حیوان، گیاه، یا حیوان - گیاه مفید و لذا مقدسی است که در جوامع مختلف اشکال و اسماء گوناگونی به‌خود می‌گیرد. در اساطیر آدیائی این حیوان - گیاه غالباً با نام هوما (سوما Soma) و به هیأت‌های گاونر، گیاه مقدس، شیر گیاه، و شیر حیوان و غیره، ظاهر گردیده و وظایف گوناگونی انجام می‌دهد<sup>۱۸</sup>.

کمبود و یا نابودی این دو منبع غذایی، هنگام مرگ و نیستی و قحطی ناشی از سرما، امراض، غارت، و افراط در کشتار و مصرف که عموماً تحت اصطلاح هجوم و غلبهٔ

اهریمن و دیو تاریکی توجیه می‌شود، طبیعتاً در قالب اساطیری خود به صورت مرگ ظالمانه این حیوان - گیاه مفید و مقدس، مجسم می‌گردد. و از آن‌جا که هنگام غلبه اهریمن و دیو تاریکی و یا شب (به صورت عام‌ترین و کوتاه‌ترین مدت غلبه تاریکی) ماه تنها نقطه روشن زندگی است، لذا، مناسب‌ترین و امن‌ترین مکان برای حفظ و نگهداری نطفه و تخم حیوان - گیاه در حال نابودی، تا زمان بازگشت هیترا، یعنی صورت نوعی هر نوع روشنائی است:

من می‌ستایم ماه در بردارنده تخمه گاو را (آن ماه) بخشاینده شکوهنده فرهمند آبرومندتابنده ارجمند توانگردولتمند چالاک سودمند سبزی رویاننده خوب آبادکننده بخشایشگر درمان بخش را.

«اهدربه» از برای شکوه و فرش من او را بس ستایش بلند با (آب) زور می‌ستایم آن ماه در بردارنده تخمه گاو را ماه تخمه گاو در بردارنده پاک (و) سرور پاکي را ما می‌ستایم با هوم آمیخته به شیر با برسم بازبان خرد با پندار و گفتار و کردار، با (آب) زور و با کلام راست گفته شده.

ستایش و نیایش و نیرو و زور آرزومندم از برای ماه در بردارنده تخمه گاو و گاو یگانه آفریده و گاو بسیار گوناگون (اقسام جانوران)<sup>۱۹</sup>.

بدیهی است برای رفع سرما، قحطی و سایر بلاها و برآمدن خودشید باید چاره‌اندیشید. برگزاری مراسم نیایش و قربانی و فدیهدادن عزیزترین موجودات که در این‌جا همان هوما است، وجه ذهنی و تحلیلی این چاره‌اندیشی‌هاست<sup>۲۰</sup>.

نقطه شروع این مراسم نیایش و قربانی، برای طبیعی‌ترین بلیه‌ها که همانا سرما باشد، حوالی آغاز کوتاه شدن روزها، یعنی اواخر تابستان و مهرماه، و نقطه پایان، همان‌طور که دیدیم، در دی‌ماه، حوالی ۲۵ دسامبر، است، یعنی ماه تولد و یا رستاخیز خودشید (طولانی شدن روزها) و بنابراین، ماه تولد و یا رستاخیز گادفرالزی (هوما؟) به عنوان نخستین حیوان آفریده اهورامزدا<sup>۲۱</sup>؛ گاونری که از برکت بدنش، به محض قربانی شدن، سراسر زمین سبز می‌شود<sup>۲۲</sup>. و از آن‌جا که گردش سالیانه خودشید، و در نتیجه آمدن و رفتن فصل سرما، شایع‌ترین صورت نزول و رفع طبیعی‌ترین بلاها، یعنی سرما برای دو منبع غذایی مورد بحث است، پس هیترا خود مسئول و مجری مرگ و رستاخیز هوما است. هیترا در همان حال که ظالمانه نابود می‌کند، مهربانانه حیات می‌بخشد. به زبان دیگر، هوما در همان حال که شکست خورده بر خاک می‌افتد، پیرومندان از خاک جوانه می‌زند. به دیگر سخن، هستی هوما، در هر حال، در مرگ وی است که معنا پیدا می‌کند. و گفتن ندارد که این مفهوم تراژیک خود ناقل بارشادی و امید، یعنی کمندی نیز هست. اسطوره نمایشی یونانیان، دیونی سوس Dionysus، با ریشه ودائی سوما، خود شاهدی

براین ادعاست.

طی قرون متمادی، و براساس يك انعكاس شرطی، زمانی فرامی‌رسد که میترا و هوما به تناوب جای خود را عوض می‌کنند؛ بدین معنی که گاه مرگ و رستاخیز هوما یعنی مرگ و رستاخیز میترا و گاه مرگ و رستاخیز میترا یعنی مرگ و رستاخیز هوما. به زبان دیگر، بقای جهان صرفاً به جای میترا، به‌طور متناوب بسته به بقای هوما و میترا می‌گردد. و این خود يك نقطه عطف تاریخی در تکامل انسان آدیائی است. چرا که ثنویت مرگ و رستاخیز دوره‌ای بسی‌روح خودشید تبدیل به مرگ و رستاخیز موجود جاننداری به نام هوما هم گردیده است. انسان آدیائی، به‌شکرانه این کشف و پیروزی، پای‌ها کوبیده و شادی‌ها می‌کند و در کتاب خود، (دیگدودا Rig Veda، قدیمی‌ترین کتاب اساطیری - مذهبی جهان، چنان مستانه از هوما (سوما) نام می‌برد که گوئی وی هم ماه است و هم خودشید، هم گاد است و هم شیره گیاه، هم سرعت اسب را داراست و هم هیبت شیر را، و بالاخره رمز بقای خدای خدایان، یعنی اندرا Indra :

ای زرین فام، چون خود را صاف‌سازی، روان‌شو که سراینده را غنی‌سازی  
و شیره توبه به‌سوی اندرا رود تا موجب نگاهداری او باشد.  
او [سوما] حرکت سریع آن بلندگام را دنبال می‌نماید، گاوآن چنان که بودند  
بر آن که به‌میل خود تفریح کنند، به‌صدا در می‌آیند؛  
او با شاخ‌های تیز خویش فراوانی می‌بخشد، سیمین فام در شب و زرین فام  
در روز می‌درخشد.

تو که مردان نیرومند ترا یوغ بسته‌اند، مانند اسب می‌خورشی (شهید  
می‌زنی) و از (سرعت) خیال سریع‌تری، مانند شیری مهیب.

اینک جوئی‌های تو همه بسا شیرینی جاری می‌شوند، چون صاف‌شوی از  
پرویزن می‌گذری.

نژاد گاوای «پومانه» از [دولت] بخشش‌های تو است. چون توبه وجود  
آئی‌سوریا را درخشان می‌سازی: ۲۳.

و دوباره، طی قرون متمادی، به‌تدریج که آدمی به اثرات کلاذ انسانی خود در  
پرورش و حفاظت حیوان و نبات، در برابر بلیه‌های طبیعی و انسانی پی‌برد، همان روند  
جایگزینی، براساس يك انعكاس شرطی دیگر، منتهی يك گام جلوتر و متکامل‌تر، شروع  
می‌شود. بدین معنی که اگر تا دیروز فقط مرگ و رستاخیز هوما به گردش دوره‌ای خودشید  
بستگی داشت و سپس مرگ و رستاخیز هوما جاندار، به‌تناوب، جای مرگ و رستاخیز



خودشید هم نشست، از امروز، مرگ و رستاخیز (تولد) انسان هم، به تناوب، جایگزین مرگ و رستاخیز هوما و میترا (خورشید) هم می‌گردد. و بنابراین، بقای حیوان و نبات، یعنی دو منبع اصلی تغذیه انسانی، بسته به بقای انسان، یا به زبان بهتر، بسته به کاد انسان، هم می‌شود. و این خود يك نقطه عطف تاریخی دیگر در سیر تکامل اقوام آریائی است. چرا که ثنویت مرگ و رستاخیز هوما، جاندار، اما بی‌شعور، تبدیل به مرگ و رستاخیز موجودی ذی‌شعور هم گردیده است. طبیعتاً، در این مرحله، حضور صورت نوعی انسان، یا به اصطلاح مذهبی، منجیان نیز ضرورت می‌یابد.

شاید یکی از گویاترین اسنادی که بر حقانیت مراحل سه‌گانه فوق دلالت دارد، تصاویر میترائی باقیمانده از دوران رواج میترائیسم Mithraism در ادوپا و حضور صورت‌های نوعی سه مرحله، یعنی میترا، هوما، انسان، در آن‌هاست (نص ۱، ۲، ۳، ۴). در مشعل فرو خفته و افراخته طرفین تصاویر ضمن این که، به سمبلیک‌ترین وجه، بیانگر ثنویت‌های انفرادی پنهان در بطن هر يك از سه مرحله و صورت‌های نوعی مربوط به آن مراحل‌اند، بیانگر ثنویت نهان در معانی کل تصاویر، یعنی در جهان بینی مهرپرستان نیز می‌باشند. در این ثنویت، نه تنها نطفه‌های آن باور به پذیرش دنج اولیاء آینده، و به ویژه مسیح و امام حسین، به خاطر نجات انسان The Atonement نهفته است، بلکه در متن آن، مفهوم شهادت Mantyrdom نیز مستتر است. چون، همان‌طور که اشاره شد، هستی هوما در مرگ وی است که معنا پیدا می‌کند.



تصویر ۱

یکی دیگر از اسنادی که حقانیت مراحل سه گانه فوق را تأیید می نماید، نماد سیاوش است. حضور صورت های نوعی انسان، حیوان، گیاه با منشاء ایزدی فر (جوهر آتش = میترا) در این نماد، حتی نشانگر مرحله متکامل تری از مراحل تکامل اقوام آدیائی نیز می تواند باشد. زیرا، اولاً انسان حاضر در این نماد دیگر آن صورت انتزاعی تصاویر میترائی را ندارد؛ ثانیاً به نقش کلا انسانی نماد، در حفاظت و رویاندن، افزوده شده و لذا، از نقش و کارکرد حیوانی - نباتی آن کاسته گردیده است. در این جا انسان، جوانمرد خویشکار و پارسائی است که جبر زندگی تراژیک وی ناشی از اختیار یا آزادی درانتخاب راهی است که او برگزیده است. اضافه آن که، در صورت انسانی سیاوش، دیگر اثری از طبیعت دوگانه میترائی، یعنی ظلم و مهربانی، وجود ندارد. هرچه که وجود دارد مهر و پاکتی است. و این خود یک گام اساسی به سوی مهرمسیحی است. اما، صورت حیوانی سیاوش در اسم وی نهفته است. چرا که، از نظر لغوی، در اوستا (یشت ها) سیاوش سیاورشن Syavarāsan آمده است که از دو جزء تشکیل یافته است: اشن به معنی مرد، نر، و گاونر ۲۴، گاونری که در این جا اسم جنس و به معنی مطلق چارپایان مفید است ۲۵، و بنابراین می تواند همان گاونرذلی یا هوما باشد؛ و سیاو به معنی سیاه (کنایه از هجوم تاریکی - بلایای طبیعی و انسانی - به هوما؟). و روشن است که اولاً، چگونه در گیاه پرسیادشان، صورت گیاهی سیاوش تبلور یافته است؛ ثانیاً، چرا در کارا کتر سیاوش همان مفاهیم پذیرش (نج اولیاء آینده برای نجات انسان و شهادت نهان است.



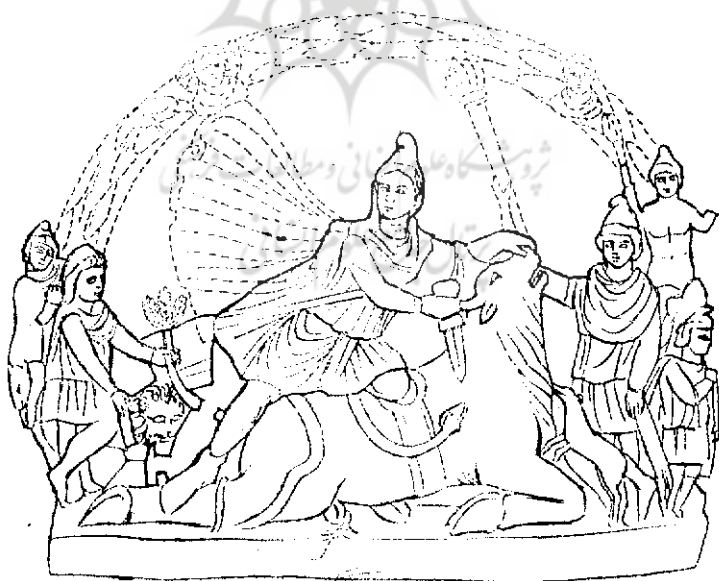
تصویر ۲

سومین سند معتبر مینی بوجود مراحل سه گانه مورد بحث، همانا هوم پارسا است که خود یکی از انتقام گیرندگان خون سپاهش به شمار می آید<sup>۲۶</sup>، و ظاهراً یکی از پیامبران پیش از ذشت نیز هست:

درها و نگاه (بامدادان) هوم برآمد به زرتشت که پیرامون آتش پاک می کرد و گاتها می سرائید از او پرسید زرتشت: ای مرد که هستی تو که مرا در سراسر خالی جهان نیکوترین به دیدار می آئی، با جان درخشان و بی مرگ خویش<sup>۲۷</sup>.

آنچه که در این نماد قابل تعمق می باشد انعکاس روند تکاملی انسان آدیانی در آن است. کاهش نقش یا کاراکتر حیوانی - نباتی تا جایی که از هومای حیوان - گیاه فقط نامی در هوم پارسا باقی است از یک سو، و نقصان اتوریتته مادی (قدرت طبقاتی) که در سپاهش به صورت فرمانده سپاه و فرزند شاه به وفور دیده می شود، و فزونی اتوریتته معنوی در هوم در قالب مرد پارسائی که فقط از تخمه پادشاهان است<sup>۲۸</sup> از سوی دیگر، بیانگر روند تکاملی انسان مورد بحث است. این روند، چنان که اشاره گردید، نتیجه افزایش نقش انسان و خودآگاهی هرچه بیشتر وی در ارزش کار خلاق است که او انجام می دهد.

عدم وجود فضای کافی، به دلیل قدرت سیاسی - نظامی پارسها و اهودامزادی آنان، سرکوبی قیام مردمی گنوماتای مغ، و بالاخره هجوم یونانیان، هوم پارسای فاقد اتوریتته مادی را به زودی از میدان به در می کند. سپاهش هم تازمان قدرت گیری دوباره فرهنگ



تصویر ۳

میترائی - منی، یعنی اواسط دوران پارثیان (حوالی تولد مسیح - دوره فرهاد چهارم) با وجود برخورداری از اتوریته مادی، به علت تعلق به نظام میترائی - منی، کمابیش فراموش می‌شود. بنابراین، محتمل است، گروهی از مغان در جستجوی صورت نوعی انسان، احتمالاً برای مبارزه با نظام زرتشتی، از همان راهی که فرهنگ میترائی - منی عمدتاً به دم رفته است، یعنی سواحل شرقی دریای مدیترانه به اورشلیم رسیده و در آنجا گمشده خود را در اساطیر قومی از اقوام سامی، یعنی قوم یهود، می‌یابند. البته عوامل دیگری هم در راهنمایی مغان به زادگاه اسطوره‌ای عیسی مسیح دخالت داشته‌اند. از جمله این عوامل، رابطه وسیع فرهنگی و حتی خونی اقوام سامی، و به‌ویژه یهودیان، با اقوام آدیائی و به‌خصوص با ایرانیان، است که در تورات نشانه‌های فراوانی از آن به چشم می‌خورد. از جمله عوامل دیگر، تحول تکاملی در درون خود فرهنگ قوم یهود است که به دلیل ساخت اقتصادی یکسان دوران مورد نظر، در مجموع، بر همان اساس و طرح فرهنگ آدیائی، گسترش و بسط می‌یابد، یعنی بر اساس آگاهی تدریجی و مرحله‌ای به ارزش اثرات کادانسان در حفاظت و تکثیر دو منبع اصلی تغذیه بشر، یعنی حیوان و نبات. تبدیل ذبح اسحاق توسط ابراهیم به ذبح قوج، بیان سمبلیک همین آگاهی به ارزش



تصویر ۴



کار انسان، و در نتیجه خودداری از تلف کردن نیردی کار، یعنی انسان است به نام قربانی که در جوامع ابتدائی به وفور شایع بود.

از طرف دیگر، در آغاز ظهور و پیدایش مسیح و مسیحیت، در نتیجه وقوف هرچه بیشتر انسان به اهمیت کار خود که نمونه‌های برجسته آن را در قیام‌های بردگان رمی و خصوصاً در دستاویز اسپارتاکوس (۷۳ تا ۷۱ ق.م.) می‌توان دید<sup>۲۹</sup>، انسان در جستجوی قالب اساطیری با صورت نوعی خود، طبیعی است که دیگر در پی قالب‌های اساطیری با نشانه‌های حیوانی - گیاهی، نظیر باکوس Baccus که ارزش کار انسانی را چندان کامل بیان نمی‌کنند، نگردد و آن قالب‌ها را خوار شمرده و با اصطلاح مذهبی خود آن‌ها را شرک بنامد و بنابراین قالب کاملاً انسانی، یعنی مسیح را، انتخاب کند. اما، هنوز در بطن این انتخاب آثار بسی‌چون و چرای واقعیات عینی، یعنی اهمیت حیوان، گیاه و خورشید، برای انسان، دیده می‌شود. و چنین است که روز ولادت عیسی مسیح مقارن می‌شود با روز تولد هیترا (خورشید)، یعنی ۲۵ دسامبر (۴ دی)، ماه تولد دی مصادف با ماه تولد هوما، و فصل دستاویزش همزمان با فصل رویش گیاه، یعنی بهار، و تناول نان و شراب، یعنی تناول جسم و خون عیسی: یعنی تناول هوما<sup>۳۰</sup> به دسالت خودشید، به شفاعت هیترا (مهر)<sup>۳۱</sup>.

و باز هم، از طرف دیگر، در جریان گسترش مسیحیت در ادوهای، ظلم و جور بیش از حد طبقات اشراف ستمگر رمی، و هم‌چنین طبیعت سرماخیز و مه‌آلود و زمین‌های اکثر آ باتلاقی ادوهای هزاره اول مسیحیت، سبب می‌شود تا توده‌های برده امپراتوری، نیاز به مهر را مطلق کنند تا صورت نوعی انسان او(شلم، یعنی عیسی مسیح را مهر مطلق کنند. مهری که دیگر هیچ‌وقت غروب نمی‌کند تا دشمن، یعنی تاریکی و سرما و قحطی و مرض و برده‌داران، هجوم آورند و اندیشه را به جانب باور به ظلم کشند.



تصویر ۵

کلیسای ویک (اندر): پرستش معان، هنر دینی فرانسه در قرن دوازدهم میلادی.

خلاصه آن که، شیره هوما که در بطن مادر - زمین، به وساطت خودشید، پرورده می شود جوهر جهان است، خون خداست. خدائی که شهید می گردد وبا شهادت خودجهان را دوباره می آفریند. و چنین است که «شهید قلب تساریخ است»<sup>۳۲</sup>، جان زندگی است، جوهر تراژدی است.

(ب) کیومرث: انسان مقدسی که مرده و دوباره زنده شده، نسل بشر را به وجود آورد:

اهمیت خودشید و گیاه در بقای انسان، سبب می شود تا در اساطیر، پیدایش انسان نخستین یا صورت نوعی انسان، به نحوی در رابطه با خودشید و گیاه، قرار گیرد و لذا مقدس تلقی گردد. در اساطیر آریائی - ایرانی، این رابطه در کیومرث، یعنی در نخستین صورت نوعی انسان آریائی - ایرانی، متجلی است؛ انسانی که در گنبد (جشن مذهبی) ششم، در آغاز فصل بهار، آفریده شد و پس از مرگ نطفه اش در خودشید پاسداری و حراست گردید تا در مهرماه، هنگام جشن مهرگان (ع ۱ مهر) هنگام گنبد چهارم که گیاه خلق شد، به صورت دوساقه ریاس، مشیه و مشیانه (آدم و حوا) دستخیز کند<sup>۳۳</sup>؛ انسانی که به سوشیانت (مسیح = مهدی موعود) منجی جهان، ختم می شود:

فروهرهای مردان پاك را می ستائیم و فروهرهای زنان پاك را می ستائیم، همه فروهرهای نيك توانای مقدس پساكان را می ستائیم از آن (فروهر) کیومرث تا سوشیانت پیروز گر<sup>۳۴</sup>.

بدیهی است، انسان در جستجوی يك قالب عینی و مادی برای کیومرث مقدس، بالاجبار، وی را در قالب مقتدرترین، و ظاهراً، کامل ترین فرد گروه یا گروه های حاکم بر جامعه، یعنی فرعون، شاه، سلطان، امپراتور، و غیره که هم دارای اتوریته مادی وهم



تصویر ۶

نقش برجسته «نقش رستم» اردشیر برابر اهورامزدا

معنوی است و اغلب خود را مظهر، نماینده، یا فرزند خودشید می‌داند، متجسم می‌بیند. این‌که کیومرث، به عنوان نخستین صورت نوعی انسان آدیائی - ایرانی، در شاهنامه، به درست یا نادرست، نقش نخستین شاه را هم ایفاء می‌کند، نیز از همین رواست: پژوهنده نامه باستان  
 چنین گفت کائین تخت و کلاه  
 که از پهلوئی زند داستان  
 کیومرث آورد کو بود شاه<sup>۲۵</sup>

و این‌که سیادش می‌تواند به‌عنوان کامل‌ترین مظهر مادی و معنوی کیومرث شاه - خدا مطرح شود، نیز چندان جای بحث ندارد. چنان‌که پیردان دپسه در وصف سیادش به افراسیاب گوید:

من ایدون شنیدم که اندر جهان  
 بی‌الا و دیدار و آهستگی  
 کسی نیست مانند او از جهان  
 به فرهنگ ورآی و به شایستگی<sup>۲۶</sup>.

وجه غالب اقتصاد دوران برده‌داری و سپس زمین‌داری، یعنی اقتصادی وابسته به زمین، موجب می‌شود تا شاه و سلطان و امثالهم غالباً، به گونه‌ای تحمیل‌گر، به‌عنوان صورت نوعی انسان دوران‌های مذکور، هم‌چنان باقی‌مانند. لذا، در هزاره نخست مسیحیت، نفوذ فرهنگ ریشه‌دار میترائی - منی، در جوامع ساسانی و دمی و حضور قدرتمند فرهنگ ساسانی باعث می‌گردد تا دم شرقی (بیزانس) در کنار جذب بسیاری از عناصر پیشرفته فرهنگ ایرانیان دوره ساسانی، نظیر هنر معماری<sup>۲۷</sup>، هنر موسیقی<sup>۲۸</sup>، و صنعت پارچه‌بافی<sup>۲۹</sup>، صورت نوعی انسان آدیائی - ایرانی دوره ساسانی، یعنی شاه را نیز جذب کرده و چهره وی را به‌عنوان سرمشق هنرمندان بیزانسی، برای تجسم چهره مسیح، به‌کار گیرد:

شاه مظهر اهورامزدا در زمین، فره‌مند، در هنر ساسانی در حال تاجگذاری.. معرفی شده چهره وی به‌عنوان سرمشق هنرمندان بوزنطی (بیزانسی) برای تجسم چهره مسیح پیروزمند - که اطراف وی را موکبی از فرشتگان، حواریون، پیامبران و نویسندگان انجیل فراگرفته‌اند - به‌کار رفته است. بعدها هنرمندان، در نقوش برجسته و گچ‌بری کلیساهای کهن فرانسه، انگشت سیابه خم شده دستی را که علامت احترام بزرگان دوره ساسانی بود، نقش کردند، شاید بدون آن که مفهوم این امر را دریابند (تص تص<sup>۴۰</sup>) (۵، ۶).

گفتنی است که حضور صورت نوعی انسان آدیائی - ایرانی دوران برده‌داری و زمین‌داری، در فرهنگ اسلامی ایرانیان، نیز قابل رؤیت است. ولی، حوزه جذب در این‌جا، به‌جای حوزه هنرهای تجسمی چون نقاشی، نقوش برجسته و مجسمه‌سازی مسیحیان، حوزه ادبیات و زبان است. کلمات و ترکیبات و اصطلاحاتی هم‌چون شاه مردان، سلطان

دین، شاهزاده عبدالعظیم، شاه چراغ و نیز اشعار ذیل از مولانا جلال‌الدین رومی (۱۲۷۳-  
 ۱۲۵۷ م. - ۶۷۲ - ۶۵۴ ه. ش) مشتق از خروارها مثال‌اند:

مصطفی را هجر چون بفراختی	خویش را از کوه می‌انداختی
تسا بگفتی جبرئیلش هین مکن	که ترابس دولست از امر کن
مصطفی ساکن شدی زانداختن	باز هجران آوریدی تاختن
باز خود را سرنگون از کوه او	می‌فکندی از غم و اندوه او
باز خود پیدا شدی آن جبرئیل	که مکن این‌ای تو شاه بیدلیل <sup>۴۱</sup>

اما، دامنه نفوذ نخستین صورت نوعی انسان آدیائی - ایرانی، یعنی کیومرث، بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر از اینهاست. چرا که:

این اسم [کیومرث] در اوستا گیه‌مرتن آمده است. در پهلوی گیومرد و فارسی کیومرث گوئیم. جزء اول این اسم که گیه باشد به معنی جان و زندگی است و در تفسیر پهلوی اوستا نیز کلمه مذکور جان ترجمه شده است. لغت زندگی از همان ماده گیه است که به مرور زمان و اختلافات لهجات ایران به این شکل درآمد در زبان فارسی باقی مانده است...

جزء دیگر که مرتن باشد صفت است یعنی مردنی و در گذشته یا به عبارت دیگر مردم و انسان. چون سرانجام بشر فنا و زوال است به این مناسبت او را مردم و مردنی و در گذشته نامیده‌اند. مرتن نیز به معنی مردنی و مردم خود جداگانه غالباً در اوستا آمده است.

... این کلمه در اوستا مشقات زیاد دارد از آن جمله است مرت که نیز به معنی مردنی و بشر است آن را در پهلوی مرتم و در فارسی مردم گفتند. در فرس هخامنشی همین کلمه مرتیه Martya می‌باشد که لغت مرد در فارسی از آن آمده است مشیا و مشیانه که بنا به سنت ایرانیان به منزله آدم و حوای سامی است... از ریشه کلمات فوق است. ریشه کلیه این کلمات (مر) می‌باشد که در اوستا و فرس به معنی مردن است... همچنین کلمه کیومرث را عموماً زنده گویا معنی شده است... به قول حمزه «کهورمژ یعنی حی ناطق میت»<sup>۴۲</sup>.

اما، جزء دوم کیومرث، یعنی مرتیه Martya، احتمالاً، دارای معنی دومی نیز هست. زیرا، به دلیل یگانگی ریشه زبان اوستائی با زبان هند و ادوپائی (سانسکریت)، همان گونه که تعدادی از لغات زبان‌های ادوپائی، نظیر Magic انگلیسی به معنای سحر و جادو، مشتق از Magi دین هنی Magianism<sup>۴۳</sup>، دارای ریشه سانسکریتی است، کلمه مرتیه Martya نیز، به احتمال زیاد، ریشه کلمه Martyr فرانسوی و انگلیسی



به معنای شهید و (نچ پونده می باشد. بنابراین کلمه کیومرث که عموماً زنده گویند و حی ناطق میت معنی شده است، می تواند شهید نیز معنی دهد. و شهید یعنی شاهد، یعنی حاضر ۴۴، یعنی حضور در مرگ:

ز مادر همه مرگ را زاده ایم همه بنده ایم ارچه آزاده ایم ۴۵.

تا زمانی که زاده نشده ایم مرگ هم چون زندگی وجودی بالقوه است. ولی به محض زاده شدن، مرگ فعلیت یافته جفت زندگی می شود، جان زندگی می شود و شخصیتی دوگانه می یابد: (الف) شخصیتی منفعل و تهی ناشی از ناگزیری میراثی هر چه که زاده می شود، ناشی از ناگزیری میراثی انسان بنده و برده؛ (ب) شخصیتی فعال و غنی ناشی از ناگزیری کیومرث بودن، یعنی شهید بودن، سیادش و عیسی و حسین بودن، ناشی از ناگزیری به درون آتش پا گذاردن، با آتش سوختن و با آتش همدات شدن، ناشی از ناگزیری حی و حاضر بودن، نه تنها امروز، بلکه «در هر عصری و قری و هر زمان و زمینی» ۴۶.

و تردیدی نیست که شرایط تاریخی بیش از سایر عناصر در انتخاب نوع مرگ، منفعل یا فعال، دست دارند. شرایط تاریخی همان هنگام که خاک آتشکده ها را، توسط مسلمین، به توبه می کشید و پرسیاوشان را از ریشه به در می آورد، مسیحیان را به کلیساهای نوپا می برد تا پس از نوشش جوهر جهان به مستی در آیند و به اجرای مراسم مذهبی - نمایشی پردازند. شرایط تاریخی همان هنگام که کودکان عرب را نوید غارت و بلع کودکان جوامع مغلوب می داد ۴۷، تیری برگلوی علی اصغر می زند و طفل شیرخوار عرب را شهید آینده پادسیان مغلوب می سازد:

امام حسین (ع):

گروه کوفی و شامی کسی آید به پیش من  
که می بیند اینسانش نگهدارید عطشانش

حرمه:

حسین ای زاده زهرا شه اورنگ و ادنی  
بدان کآمد ز دامان کمان تیر بلاخیزی

امام حسین (ع):

خداوندا تو آگاهی تو برهر صالح و طالح  
به طفل نایه صالح غضب کردی یهودان را

ذینب (ع):

حسین زینب به قربان دل از غصه پر جوش  
برادر جان علی اصغر مگر خفته در آغوش

امام حسین(ع) :

بیا خواهر برون از خیمه بنگریا دو چشم تر  
بین کز حوض کوثر آب نوشد علی اصغر  
ذینب(ع) :

برادر جان چرا رحمی نکردند از ره یاری  
امام حسین(ع) :

بگیر این طفل را دفنش نما از من توای جانا  
شود آسوده ایندم از ره مهر و وفاداری ۴۸

## زیر نویس‌ها

۱. نگاه کنید به کتاب **دو قرن سکوت**، تألیف دکتر **عبدالحسین زرین کوب**، انتشارات امیرکبیر.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، **مقدمه ابن خلدون**، مترجم: محمد پروین گنابادی، جلد اول، (تهران، ۱۳۳۶ ش)، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ص ۷۵.
۳. نفیسی. سعید، **احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی**، جلد سوم، (تهران، ۱۳۱۹ ش)، شرکت کتاب فروشی ادب، باب چهارم، ص ۱۰۷۶.
۴. پورداد، **یشت‌ها**، به کوشش دکتر **بهرام فره‌وشی**، جلد اول، (تهران، ۱۳۵۶ ش)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ص ص ۴۱۸-۴۱۷، ۴۰۰-۳۹۹.
۵. پورداد، **خرده اوستا**، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران لیگ بمبئی، ص ص ۲۱۴-۲۱۳.
6. **New Larousse Encyclopaedia of Mythology** Introduction by R. Graves, (U.S.A. 1975), P. 204.
۷. برای اطلاع از چگونگی و درجه نفوذ **میترائیسم** در اروپا، به مقاله **مهرگان**، تحقیق دکتر **پروین رجیبی**، مجله **چیستا**، شماره ۲، سال اول، مهرماه ۱۳۶۰ ش، مراجعه شود.
۸. دورانت. و. ج، **تاریخ تمدن (قیصر و مسیح)**، جلد هفتم، مترجم: حمید عنایت، (تهران، ۱۳۴۱-۵۸ ش)، انتشارات اقبال، ص ص ۱۰۵-۱۰۴.
۹. ماکولسکی، «تاریخ نثاتر - تاریخ نثاتر در قرون وسطی - بخش اول»، مترجم: مهین اسکویی، **ماهنامه هنر و سینما (با همکاری آناهیتا)**، شماره ۱، سال دوم، خردادماه ۱۳۴۱ ش.
۱۰. دورانت. و. ج، **سابق الذکر (عصر ایمان)**، جلد چهاردهم، مترجم: ابوالقاسم طاهری، ص ص ۱۱۹ - ۱۱۸.
۱۱. پور داود، **یشت‌ها**، جلد اول، ص ص ۳۹۴-۳۹۲.
۱۲. پورداد، **یستا**، جلد دوم، به کوشش دکتر **بهرام فره‌وشی**، (تهران، ۱۳۵۶ ش) انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، هات ۳۶، فقره ۶، ص ۳۴.
۱۳. پورداد، **همان‌جا**، جلد اول، (تهران، ۱۳۵۶ ش)، چاپ سوم، هات ۱، فقره ۱۱، ص ص ۱۲۱-۱۲۰.

۱۴. پورداود، **یشت‌ها**، جلد اول، «خورشید یشت» و «مهر یشت»، صص ۳۱۵ - ۳۱۱ و صص ۵۰۳-۴۲۲.
۱۵. پورداود، **ویسپرد**، به کوشش دکتر **بهرام فره‌وشی**، (تهران، ۱۳۵۷ ش)، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، کرده ۷ فقره ۵ ص ۴۳، کرده ۱۲ فقره ۳ صص ۵۵-۵۶، کرده ۱۶ فقره ۱ ص ۶۰.
۱۶. نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر، **تاریخ بخارا**، مترجم: **ابونصر احمد بن محمد بن نصر العبادی**، (تهران، ۱۳۵۱ ش)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، صص ۳۲-۳۳.
۱۷. \_\_\_\_\_ «انجیل متی»، **کتاب مقدس (عهد جدید)**، باب دوم.
18. \_\_\_\_\_ New Larousse Encyclopaedia of Mythology, OP. Cit., PP. 331-332.
۱۹. پورداود، **خرده اوستا**، «ماه نیایش»، فقرات ۷، ۸، ۹، صص ۱۲۴-۱۲۳.
20. \_\_\_\_\_ The New Encyclopaedia Britannica, Macropaedia, Vol. 12, (London, 1973-1974) P. 289.
۲۱. پورداود، **یشت‌ها**، جلد اول، صص ۵۹۵-۵۹۴.
- هم‌چنین**: پورداود، **خرده اوستا**، ص ۲۲۱.
۲۲. پورداود، **یشت‌ها**، جلد اول، ص ۳۱۷، صص ۴۱۷-۴۱۶.
۲۳. \_\_\_\_\_ **گزیده‌های سرودهای ریگ‌ودا**، مترجم: **سید محمد رضا جلالی فائینی**، (تهران، ۱۳۴۸ ش)، انتشارات سیمرخ، فقرات ۳۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰، صص ۲۹۶-۲۹۵، ۳۰۱-۳۰۰.
- \* مذهب اولیه هند و اروپائی خدایانی را که مظهر طبیعت بودند مانند آسمان و خورشید و باد می‌شناسد و شامل پرستش آتش می‌شود، ولی آریاهای هند و ایران علاوه بر پرستش آتش دارای کیش سوماپرستی (هوما) نیز بوده‌اند.
- آئین هوما Haoma که حقیقاً شاهد یکی بودن تمدن هند و ایران است، نه تنها پیش از زرتشت است، بلکه مخالف تعلیم زرتشت است و نگاهداری این سنت در مذهب بعد از زرتشت در ایران از آن نظر می‌باشد که این پیامبر از نظر سیاست در حرام ساختن نوشابه‌های سکرآور به ویژه ذکری از «هوما» نکسوده است، و علما از عدم ذکر نام «هوما» چنین استدلال نموده‌اند که تمام مسکرات نجس است مگر هوما.
- \_\_\_\_\_ **همان‌جا**، مقدمه، صص ۱۲، ۶.
۲۴. پورداود، **یشت‌ها**، جلد دوم، ص، ص ۲۳۴، ۲۲۶.
۲۵. کلمه گاو [گئوش یا گئو] در اوستا علاوه از معنی معمولی که امروزه در فارسی از آن اراده می‌شود دارای یک معنی بسیار منبسطی است و به همه چهارپایان مفید اطلاق می‌گردد. . . .
- در لهجه دری یعنی در زبان مخصوص زرتشتیان ایران هنوز لغت گاو

در سريك رشته از اسامي جانوران ديده مي شود از اين قبيل است گاو-  
 ميش و گاوگوزن و گاوگر از و گاوگرگدن و گاو ماهي، و اين خوددليل  
 است كه كلمه گاو در زبان اوستا هم اسم جنس بوده است ولي به معني  
 منبسطتر از كلمه بويين Bovine كه در زبان فرانسه اسم جنس كلييه  
 چارپايان از جنس گاو مي باشد.

پورداود، همان جا، جلد اول، صص ۳۷۴-۳۷۲.

هم چنين: پورداود، همان جا، جلد دوم، ص ۶۱، زيرنويس ۱.

۲۶. پورداود، همان جا، جلد اول، ص ۲۱۰.

۲۷. پورداود، يسناء، جلد اول، چاپ سوم، هات ۹ فقره ۱، ص ۱۵۹.

۲۸. يكي نيك مرد اندران روزگار ز تخم فريدون آموزگار

پرستنده با فرو برزكيان هز ناركي شاه بسته ميان

پرستش گمش كوه بودي همه زشادي شده دور و دور از رمه

كجا نام آن نامور هوم بود پرستنده دور از برو بوم بود.

فردوسي. ابوالقاسم، شاهنامه، (تهران، ۱۳۵۷ ش)، انتشارات اميركبير، چاپ پنجم،  
 جلد دوم، ص ۲۷۳.

۲۹. دياكوف. و، تاريخ جهان باستان (رم)، مترجمين: مهندس صادق انصاري، دكتور

علي الله همداني، محمدباقر مؤمني، (تهران، ۱۳۵۳ ش) انتشارات نشر اندیشه،

چاپ سوم، صص ۱۸۶-۱۷۷.

۳۰. پورداود، يشت ها، جلد اول ص ص ۴۲۰-۴۱۹.

۳۱. طبري، احسان، بوخي پورسي ها درباره جهان بيني ها و جنبش هاي اجتماعي

در ايران، (تهران، ۱۳۵۸ ش)، انتشارات حزب توده ايران، ص ص ۱۲۳-۱۳۱.

۳۲. شريعتي. علي، شهادت، قطع فيرجيبي، ص ۸۹.

۳۳. پورداود، يشت ها، جلد اول، ص ۳۰۶، ص ص ۵۹۶-۵۹۴.

هم چنين: بيروني. ابوريحان، آثارالباقية، مترجم: علي اكبر دالاسروشت، (تهران،

۱۳۵۲ ش) انتشارات ابن سينا، ص ص ۱۵۵-۱۴۱.

۳۴. پورداود، يسناء، جلد اول، هات ۲۶ فقره ۱۰، ص ص ۲۲۹-۲۲۸.

۳۵. فردوسي. ابوالقاسم، سابق الذكر، جلد اول، ص ۲۴.

۳۶. همان جا، ص ۱۲۹.

۳۷. هزاره اول تاريخ مسيحي عهدي بود كه در آن تجارت آثار مقدس كه

از مشرق حمل مي شد رونق داشت. مجلل ترين و زيباترين مواد، براي

پوشش اجساد قديسان به كار مي رفت. بدين وجه است كه كليساها و

اسقفيه هاي اروپا مالك قطعات مربوط به عهد ساساني يا متأخر از آن

عهد - كه در سرزمين ايران عموماً محفوظ نمانده - گرديده اند، و هنوز

هم مالك مي باشند.

هر قدر هنر نيرومندتر بود، تأثير آن به نقاط دورتر مي رسيد و دوام

و بقای آن - حتی در ممالک خارجه - مطمئن تر بود. هنر ساسانی نیز همین سرنوشت را داشت، و دامنه آن از چین تا اقیانوس اطلس می‌رسید. نفوذ وی مخصوصاً در مغرب - که نقش الهام آن در هنر قرون وسطی ممهود است - بسیار بود. این که کلیسای ژرمنی دسپره Germany des prés نزدیک ارلثان Orléans، به طرح آتشگاه ساخته شده، و دیوارهای آن با گچ‌بری‌هایی تزئین یافته است و می‌توان در آن‌ها تصویر درخت زندگانی را - که در غار طاق‌بستان نقش شده - مشاهده نمود، امری منفرد و استثنائی محسوب نمی‌گردد. گچ‌اندود مقبره راهبه اگیلبرتا Aguilberta متوفی به سال ۶۶۵ و مدفون در سرداب کلیسای ژوار Jouarre بین پاریس و شاتوتیری Chateau Thierry نمونه دیگری از آن می‌باشد.

گیرشمن. ر، ایوان (از آغاز تا اسلام)، مترجم: دکتر محمد معین، (تهران، ۱۳۵۵ ش). بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، ص ص ۴۰۴-۴۰۲.

اگر خواسته باشیم از نظرها رمنی اشتراکی بین موسیقی مشرق و مغرب بیابیم باید آن‌را در ریشه‌های «آواز گورین» (Le Chant Gregorien) جستجو کنیم «هانری پرونییر» (Prunier Henri) موسیقی‌شناس قرن حاضر و مؤلف کتاب تاریخ جدید موسیقی منتشر در ۱۹۳۴) در این باره می‌نویسد: «آواز آنتی فنییک» (Le Chant anti-Phonique) که در آن خوانندگان کلیسا به دودسته تقسیم شده و به تناوب آیه‌های کتاب مقدس را جواب و سؤال می‌کردند در قرون اولیه در مشرق و مغرب بسط فراوان یافته است. منشاء این سبک از مشرق زمین است و گمان می‌رود از «ادس» در ایران قدیم برخاسته و در قرن چهارم از راه سوریه به بیزانس رسیده باشد. همین روش آواز خوانی است که در مغرب زمین رویه تکامل رفته و به آواز چند صدائی که پایه‌های هارمونی جدید را تشکیل می‌دهد مبدل گشته است.

این نوع آواز خوانی (تقسیم خوانندگان به دو دسته) هنوز هم در بعضی از نقاط ایران در اجرای مراسم مذهبی «سینه‌زنی» دیده می‌شود و دور نیست که از قدیم در مراسم مذهبی ایرانیان زرتشتی معمول بوده و بعدها وارد اسلام گشته است.

برکشلی. مهدی، موسیقی دوره ساسانی، (تهران، ۱۳۲۶ ش) ص ۲۳ و زیر نویس شماره ۱ همین ص.

صنعت نساجی ساسانیان از طرح‌های نقاشی، مجسمه‌سازی، سفال‌سازی و سایر اشکال تزئینی بهره‌مند می‌شد. پارچه‌های حریر، معطرز، دیباو دمشقی، گستردنی‌ها، روپوش‌های صندلی، سایبان‌ها، چادرها و فرش‌ها،

با حوصله بسیار و مهارت استادانه بافته و آن گاه به گونه - رنگ های زرد، آبی و سبز رنگ آمیزی می شدند.  
پارچه های زمان ساسانیان حتی در آن دوران از مصر تا ژاپن مورد تحسین و تقلید بود، و این محصولات و ثنی برای پوشاندن آثار قدیسان عیسوی پس مورد توجه بود.

دورانت. و، **سابق الذکر (عصر ایمان)**، جلد دوم، ص ۲۵۴.

۴۰. گیرشمن. ر، **سابق الذکر**، ص ۴۰۴.

۴۱. جلال الدین رومی. مولانا، **مثنوی معنوی**، به سعی و اهتمام و تصحیح: رینولدالدین فیگلسون، (تهران، ۱۳۵۳ ش)، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ص ص ۱۰۰۴ - ۱۰۰۳، اشعار ۳۵۴۰ - ۳۵۳۵.

۴۲. پورداود، **یشت ها**، جلد دوم، ص ص ۴۴-۴۱.

**هم چنین:** بهار. محمدتقی **سبک شناسی**، جلد اول، (تهران، ۱۳۵۵ ش)، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ص ۷، زیرنویس شماره ۵.

**هم چنین:** معین. محمد، **برگزیده شعرهای فارسی (دوره ظاهریان، صفاریان، سامانیان، آل بویه)** (تهران، ۱۳۳۱ ش)، کتابخانه زوار تهران، ص ۴۳، زیرنویس شماره ۱.

43. ----- **Encyclopaedia International, Vol II, (New York, 1972), Grobier Incorporated, p. 211.**

۴۴. شریعتی. علی، **سابق الذکر**، ص ۸۸.

۴۵. فردوسی. ابوالقاسم، **سابق الذکر**، تحت نظر **عبدالحسین نوشین**، (مسکو، ۱۹۶۵)، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، انستیتوی ملل، جلد چهارم، ص ۱۶.

۴۶. شریعتی. علی، **سابق الذکر**، ص ۸۸.

۴۷. در آغاز امر اعراب بیش از همه در این کشور مغلوب [ایران] به چه چیز علاقه داشتند؟ پاسخ این پرسش در سخنانی که تازیان سده هشتم به عمر نسبت می دادند می توان یافت: «مسلمانان آن ها را (مغلوبان را) تا زنده اند می خورند و وقتی که ما و آن ها مریدیم کودکان ما کودکان آنان را تا زنده اند می خورند».

پیگولوسکایان. ن. و، یا کوبوسکی. آ. یو.، پطروشفسکی. ای. پ.، بلیتسکی. آ. م.، استرویوا. ل. و.، **تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی)** مترجم: کریم کشاورز، (تهران، ۱۳۵۴ ش)، انتشارات پیام، چاپ چهارم، ش ۱۵۹.

۴۸. ----- **تغزیه شهادت امام علیه السلام**، انتشارات محمد حسن علمی، (مشهد: بمت هلیا، کتاب فروشی دانش)، ص ص ۲۰-۱۹.

تصاویر يك و دو از هنر و مردم شماره ۱۹۳، تاریخ رقص در ایران، یحیی ذکاء.

تصاویر سه و چهار از **چیستا** شماره ۲، مهرگان - دکتر پرویز رجبی.

تصاویر پنج و شش از **تاریخ ایران**، ر. گیرشمن.